

خلع سلاح هسته‌ای در تئوری‌های مختلف روابط بین‌الملل

محمدحسن دریایی^۱

چکیده: با انجام انفجار هسته‌ای در هیروشیما و ناکازاکی، سلاح جدیدی پا به میدان نهاد که معادلات استراتژیک را از ماهیت متعارف خود تغییر داد و به‌عنوان شکل دهنده اصلی مؤلفه‌های تعیین‌کننده استراتژی معاصر، برای بیش از نیم قرن بعد از جنگ جهانی دوم خودنمایی کرد. ماهیت بسیار مخرب این سلاح و سرریزهای استراتژیک که ورود این سلاح به یک منطقه ایجاد می‌کند سبب شد که دارندگان این سلاح حداکثر تلاش را نمایند تا از دستیابی سایرین به این سلاح جلوگیری نمایند. در مقابل، کشورهایی که فاقد این سلاح بودند حداکثر تلاش خود را برای خلع سلاح و نابودی این سلاح بکار می‌بردند. به همین دلیل واژه خلع سلاح هسته‌ای تقریباً از عمری معادل سلاح هسته‌ای برخوردار است. اما آیا واقعاً خلع سلاح هسته‌ای امکان‌پذیر خواهد بود یا اینکه در حد یک آرمان یوتوپیایی باقی خواهد ماند. در این تحقیق به بررسی تئوریک خلع سلاح هسته‌ای و مطالعه این که کدام یک از تئوری‌های حاکم بر روابط بین‌الملل بیشتر قدرت تبیین خلع سلاح هسته‌ای را دارند می‌پردازیم. همچنین با ارائه شواهدی از تلاش‌های بین‌المللی، روند جاری و حاکم بر این تلاش‌ها و احتمال موفقیت تلاش‌های خلع سلاح هسته‌ای را بررسی می‌نماییم.

واژگان کلیدی: خلع سلاح، روابط بین‌الملل، هسته‌ای، تئوری سازه‌نگاری، قدرت، رنسانس، امنیت.

واقع‌گرایی کلاسیک و خلع سلاح

واقع‌گرایی، جالفتاده‌ترین تئوری روابط بین‌الملل است که همواره تلاش نموده است تا روابط بین‌الملل را براساس قدرت تبیین نماید. این تئوری بیشترین توجه را به

۱. محمدحسن دریایی، دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل.

مباحث استراتژیک و نحوه تعیین معادلات استراتژیک در روابط بین‌الملل و کارکرد ویژه سلاح‌های مختلف مخصوصاً سلاح هسته‌ای در افزایش قدرت کشورهای مختلف نموده است و می‌توان مسائل مورد توجه از تاریخ جنگ‌های پلونیزی توسیدید (Thucydides, 1963) تا مسائل مربوط به رنسانس ایتالیا و تقدس‌زدایی و دنیایی‌کردن حکومت و قدرت توسط ماکیاوول (Machiavelli, 1964) را ذکر کرد. عنصر اصلی مورد توجه در این تئوری قدرت می‌باشد. از متفکرین و صاحب‌نظران نوین این نحله فکری می‌توان به هانس مورگنتا (Morgenthau, 1966) اشاره کرد. رشد و نمو این تفکر بیشتر متأثر از شکست آرمان‌گرایان و ایده‌آلیست‌های بعد از جنگ جهانی اول در جلوگیری از وقوع جنگ جهانی دوم بود. تفکرات رئالیست‌های معاصر نیز بیشتر مرتبط با جنگ جهانی دوم، وضعیت پایان این جنگ، انفجار بمب هسته‌ای، ورود سلاح هسته‌ای به دکترین‌های امنیتی کشورهای بزرگ و کار ویژه بمب هسته‌ای در معادلات استراتژیک و روابط بین‌الملل بوده است. به طور خلاصه می‌توان گفت که رهیافت واقع‌گرایی روابط بین‌الملل دارای مفروضه‌های اساسی ذیل می‌باشد. اولاً، دولت‌ها بازیگران اصلی روابط بین‌الملل هستند، بنابراین تنها بازیگری که اصالت وجودی دارد دولت می‌باشد و بازیگران غیردولتی در نحله واقع‌گرایی جایگاهی ندارند. ثانیاً اگر نتوانند از منافع حیاتی حفاظت کنند و یا اهداف جاه‌طلبانه‌ای را دنبال نمایند که ماورای ابزارها و وسایل در اختیار آنها باشد، دولت‌ها مورد مجازات واقع می‌شوند. بنابراین اهداف دولت‌ها باید متناسب با ابزارهای در اختیار آنها باشد و حفظ منافع دولت‌ها از ضروریات اقدامات دولت در روابط بین‌الملل می‌باشد. ثالثاً، آنارشی بین‌المللی نیروی مسلط شکل دهنده اقدامات کشورها است و سیستم بین‌الملل، محیطی برای رفتار دولت‌ها ایجاد می‌کند که در آن قدرت فائقه مرکزی وجود ندارد و کشورها مسئول حراست از منافع خود می‌باشند؛ وضعیت «خودیاوری» در سیستم وجود دارد. رابعاً، در این سیستم آنارشی که در محیط کشورها وجود دارد، مهمترین دغدغه کشورها مسئله افزایش قدرت و ایجاد امنیت می‌باشد. بنابراین رقابت و درگیری در سیستم خودیاور بین‌المللی امری اجتناب‌ناپذیر است و امکان ایجاد همکاری بین کشورها حتی در شرایطی که منافع مشترک هم وجود دارد بسیار کم می‌باشد و یا اصلاً وجود ندارد. خامساً، نهادهای بین‌المللی اثرات حداقلی روی همکاری‌های بین‌المللی دارند و به هیچ وجه چنین نیست

که سازمان‌های بین‌المللی بتوانند بستر همکاری‌های بین‌المللی بویژه در زمینه‌های مربوط به امنیت را ایجاد نمایند (Grieco, 1993, p. 119).

طبق نظر واقع‌گرایان کلاسیک قدرت، متغیر اصلی در روابط بین‌الملل است. متعاقب این مفروضه، سیاست بین‌المللی یک منازعه دائمی بین دولت‌ها به‌عنوان واحدهای اصلی دارای منافع ویژه افزایش قدرت و پرستیژ برای حفظ امنیت خود می‌باشد. این تلاش برای افزایش قدرت همیشگی و بدون هیچ محدودیتی ادامه می‌یابد. از نظر واقع‌گرایان شاخص اصلی افزایش قدرت کشورها شاخص‌های ملموسی است که عموماً در قالب افزایش توان نظامی و ایجاد قابلیت برای کشور جهت استفاده مؤثر از این توان نظامی سنجیده می‌شود. بنابراین دستیابی به هر سلاح و وسیله‌ای که بتواند قدرت نظامی و پرستیژ کشورها را به‌عنوان دارنده آن سلاح افزایش دهد یکی از اهداف اصلی واقع‌گرایان می‌باشد. در دستیابی کشورها به این سلاح‌ها اخلاق، نرم‌ها و هنجارهای بین‌المللی را زیر پا گذاشته و تنها راهنمای آنها امنیت و افزایش قدرت دولت می‌باشد. در واقع آنها مدعی هستند که واقع‌گرایی هیچ تجویز و توصیه‌ای در روابط بین‌الملل انجام نمی‌دهد بلکه صرفاً روابط واقعی کشورها را مورد بررسی قرار می‌دهد و بیان می‌دارند که نحوه عملکرد و تعامل و کنش‌گری دولت‌ها در صحنه واقعی را تشریح و تبیین می‌کنند.

باید اعتراف کرد که در ادبیات مربوط به واقع‌گرایان کلاسیک مسئله سلاح هسته‌ای، عدم اشاعه و خلع سلاح تا حدودی حالت مبهم دارد. اما مفروضات اصلی این دیدگاه مبین آن است که چون افزایش قدرت نظامی مهمترین شاخص قدرت ملی است، کشورها بدنبال موثرترین و بالاترین سلاح موجود و ممکن می‌روند تا توان نظامی خود را افزایش دهند (Morgenthau, 1966, p77). سلاح هسته‌ای بخاطر قدرت فوق‌العاده و ماهیت تخریبی عظیمی که دارد سلاحی است که ویژگیهای مطلوب واقع‌گرایان کلاسیک در افزایش قدرت را دارد و نمی‌توان در این خصوص ایجاد شک نمود. البته باید توجه داشت که واقع‌گرایان کلاسیک نیز این واقعیت را پذیرفته‌اند و شاید بتوان گفت که بیشترین حامیان ادبیات بازدارندگی هسته‌ای نیز از میان واقع‌گرایان می‌باشند و از این طریق رسماً سلاح هسته‌ای را با دید و رهیافت تئوریک وارد مطالعات امنیتی و استراتژیک کرده‌اند. براساس اصول اولیه تئوری بازدارندگی، حفظ و افزایش توانایی‌ها و

ثبات بین دو ابرقدرت در چهار زمینه سیاسی، استراتژیک، بحران و مسابقه تسلیحاتی مهمترین هدف می‌باشد. تئوری بازدارندگی بر این پایه استوار است که صدور تهدیدات معتبر می‌تواند از ایجاد جنگ جلوگیری نماید. تهدیدات نظامی مبتنی بر سلاح هسته‌ای و اثرات آن بر رفتار کشورها، متغیر اساسی در تئوری بازدارندگی است بنابراین طرفداران بازدارندگی وجود سلاح هسته‌ای را به‌عنوان ضروری‌ترین ملزومه آن مورد تأکید قرار می‌دهند. براساس نظر واقع‌گرایان طرفدار نظریه بازدارندگی، تهدید باید به‌قدری مؤثر و معتبر باشد که بتواند در طرف مقابل احساس خطر واقعی ایجاد نماید و این احساس خطر به‌قدری زیاد باشد که طرف مقابل را از انجام عمل خلاف میل طرف اول برحذر دارد. ماهیت مخرب سلاح هسته‌ای ویژگی کامل برای ایجاد تهدید معتبر و مؤثر را دارد، بنابراین بازیگران عقلایی صحنه روابط بین‌الملل که همان دولت‌ها هستند طبق مفروضات واقع‌گرایی و متعاقب آن فواید مترتب بر بازدارندگی، نه تنها نباید دنبال خلع سلاح هسته‌ای نباشند بلکه تلاش نمایند به هر نحو ممکن سیستم‌های مخرب‌تر، پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر سلاح‌های هسته‌ای را کسب نمایند. (Tarr, 1991 pp 63-65).

همان‌طور که بیان شد با تأکید رئالیزم کلاسیک روی موضوع قدرت و بازدارندگی این تئوری قادر نیست که مسئله همکاری‌های بین‌المللی امنیتی و نقش نهادهای بین‌المللی در این همکاری‌ها را توضیح و تبیین نماید. بنابراین مسئله خلع سلاح هسته‌ای که یک مسئله امنیتی و نیازمند همکاری وسیع کشورها است نیز قابل تبیین توسط این تئوری نمی‌باشد. رئالیزم همچنین قادر به تبیین نقش روزافزون بازیگران غیردولتی در همه زمینه‌ها مخصوصاً در زمینه‌های خلع سلاح و عدم اشاعه نیست چون طبق مفروضات اساسی این دیدگاه بازیگر واحد بین‌المللی دولت است و هیچ بازیگری غیر از آن وجود ندارد. در حالی که هر روز بر بازیگران غیردولتی و نقش و اهمیت آنها در روابط بین‌الملل افزوده می‌شود.

علاوه بر آن با تأکید صرف بر مسئله قدرت و تلاش کشورها برای افزایش قدرت، رئالیزم قادر نیست توضیح دهد که چرا کشورها مبادرت به کنترل تسلیحات، کاهش چشمگیر تسلیحات و حتی در برخی از موارد نابودی کامل یک رده از سلاح‌ها مانند نابودی سلاح‌های شیمیایی و میکروبی می‌نمایند. براساس توصیه‌های رئالیزم کلاسیک، کشورها نه تنها نباید سلاح‌های هسته‌ای و قابلیت‌های هسته‌ای خود را کاهش دهند بلکه باید آنها را حفظ و در حد توان نسبت به افزایش این قابلیت‌ها اقدام نمایند.

بنابراین اقدامات کشورها در راستای خلع سلاح هسته‌ای، طبق این تئوری قابل تبیین نیست و اساساً کشورها طبق رئالیسم اقدامی در راستای خلع سلاح به عمل نمی‌آورند چون حتی برای حفظ صلح، سلاح هسته‌ای لازم است. در این راستا، میرشایمر معتقد است: «سلاح هسته‌ای نیروی قدرتمندی برای صلح است چون این سلاح‌ها، ماهیت کشتار جمعی دارند. این سلاح‌ها در جنگ وضعیتی را ایجاد می‌کنند که کشورها امکان خروج از آن را ندارد» (Mearsheimer, 1993 P.57).

نئورئالیسم و موضوع خلع سلاح

تئوری دیگری که با موضوع امنیت و مسائل استراتژیک ارتباط نزدیکی دارد تئوری نئورئالیسم است که مهمترین اندیشمند این تئوری کنت والتز می‌باشد. براساس نئورئالیسم تلاش برای کسب و افزایش قدرت، نتیجه مستقیم ساختار آنارشی نظام بین‌الملل است. دولت‌ها مهمترین بازیگران بین‌المللی هستند. دولت‌ها ماهیت واحد دارند. دولت‌ها بازیگران عقلایی هستند و بخاطر سیستم آنارشی برای حفاظت از منافع خود همواره در حال افزایش قدرت نسبی هستند. هدف اساسی این است که میزان قدرت کشور در این سیستم به حدی باشد که مانع استیلای سایر کشورها بر آن شود. (Waltz, 1979, PP. 170-185). متعاقب این مفروضات نئورئالیست‌هایی مانند والتز مسئله هژمونی و افزایش وضعیت قدرت به بالاترین حد ممکن توسط کشورها و مسئله نظام دوقطبی و توجه به قدرت نسبی دو ابرقدرت را در کانون توجهات خود دارند. همچنین نئورئالیست‌های دیگری مانند ماکس بلاف توازن قوا را یک وضعیت دائمی، لازم و تا حد زیادی مناسب برای سیاست بین‌الملل می‌دانند که زمانی که وجود نداشته باشد خطر ایجاد می‌شود. (Beloff, 1967, P.3). نئورئالیست‌ها معتقدند که پایدارترین سیستم همان سیستم توازن قوای دو قطبی جنگ سرد است که در آن بازدارندگی و سلاح هسته‌ای نقش اساسی را ایفا می‌کرد.

براساس نظرات والتز فقدان قدرت فائقه مرکزی، موضوع کلیدی برای درک نظام بین‌الملل است چون کشورها در سیستمی زندگی می‌کنند که وضعیت خود یابوری در آن حاکم است. بر همین اساس کشورها باید حداکثر تلاش‌ها را بعمل آورند تا وضعیت قدرتی خود را در این سیستم نسبت به دیگران بهبود دهند. مهمترین موضوعی

که بدون استثنا هدف ویژه همه کشورها است منافع ملی، قدرت ملی و در رأس آنها امنیت ملی می‌باشد (Waltz, 1993 P.238). بر همین اساس و طبق همین منطق وضعیت «معمای امنیتی» واضح‌ترین توصیف روابط بین کشورها می‌گردد که طبق آن کشورها اولاً حداقل تمایل را برای خلع سلاح یکجانبه دارند. ثانیاً کشورها حداکثر تمایل را برای خلع سلاح طرف مقابل دارند. ثالثاً هر کشوری بر این اعتقاد است که طرف دیگر واقعاً و قلباً خواهان برتری و افزایش سلاح‌های خود است و هیچ تمایلی به خلع سلاح خود ندارد بلکه بیشترین تمایل را به خلع سلاح طرف متقابل دارد (Nicholson, 1993). طبق وضعیت معمای امنیت، عدم اعتماد موجود بین کشورها سبب می‌شود که کشورها با در نظر گرفتن وضعیت خودیاور سیستم بین‌المللی و وضعیت آناشری محیطی، بیشترین تلاش‌ها را برای افزایش تسلیحات خود نمایند تا هدف صیانت نفس دولت‌ها تضمین گردد. این امر منجر به یک مسابقه تسلیحاتی بدون پایان می‌شود چون هر کشوری در صدد می‌باشد که بقای خود را تضمین نماید. نتیجه این مسابقه تسلیحاتی این است که کشورها بدنبال سلاح‌های جدیدتر با ماهیت تخریبی بیشتری می‌روند که باتوجه به وضعیت موجود سلاح هسته‌ای بهترین گزینه در این خصوص خواهد بود.

بر همین مبناست که طرفداران نفورثالیزم نه تنها اعتقادی به خلع سلاح هسته‌ای ندارند، بلکه برعکس، کسانی مانند والتز بر این اعتقادند که «گسترش آرام سلاح‌های هسته‌ای»، سبب ارتقای صلح و تقویت ثبات بین‌المللی می‌گردد (Waltz, 1981, p.28). والتز معتقد است که کشورها باید در راستای تضمین امنیت خود قدم بردارند و سیاست‌های بین‌المللی که مخالف گسترش سلاح‌های هسته‌ای می‌باشد به راحتی انتخاب‌ها و سیاست‌های کشوری را که تهدید علیه امنیت خود حس می‌کند تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. بنابراین کشوری که مصمم است امنیت خود را تضمین کند و خطر جدی علیه بقای خود حس می‌کند دستیابی به سلاح هسته‌ای را پیگیری خواهد کرد. نهایتاً والتز معتقد است که دسترسی منظم به سلاح‌های هسته‌ای از طرف کشورهای علاقمند و ذینفع مفید می‌باشد. او می‌گوید: «محتمل نیست که سرعت گسترش سلاح‌های هسته‌ای از توانایی صاحبان جدید آن برای تنظیم خود با وضعیت جدید فراتر رود. گسترش سلاح هسته‌ای چیزی است که ما خیلی زیاد (بیش از اندازه) نگران آن بوده‌ایم و خیلی سخت کوشیده‌ایم تا آن را متوقف کنیم» (Waltz, 1981, P.29).

والترز بخاطر همین اعتقادش مبنی بر حمایت از گسترش سلاح‌های هسته‌ای مورد انتقاد بسیاری واقع شده است اما او معتقد است که این گسترش منظم سلاح‌های هسته‌ای اقدامی در راستای افزایش صلح و امنیت بین‌المللی است، چون با گسترش سلاح‌های هسته‌ای وضعیتی ایجاد می‌شود که شروع جنگ در آن خیلی مشکل است و علت آن نیز ماهیت مخرب و عواقب وخیم جنگ با سلاح‌های هسته‌ای است. در واقع نئورئالیست‌ها و از جمله والترز، وجود سلاح هسته‌ای را ضروری می‌دانند. برخی از آنها مانند والترز طرفدار گسترش منظم آن هستند و معتقدند که «دنیایی با کشورهای هسته‌ای متعدد همه امور را ساده‌تر می‌کند». (Waltz, 1997, P3) و صلح و ثبات بین‌المللی را افزایش می‌دهد.

همان‌گونه که بیان شد با مفروضات نئورئالیزم خلع سلاح هسته‌ای امری غیرمحمول است و برعکس حفظ سلاح هسته‌ای امری ضروری و گسترش آن عاملی در راستای صلح و امنیت بین‌المللی است و دولت‌ها که مهمترین بازیگران بین‌المللی هستند و مهمترین دغدغه آنها امنیت و افزایش قدرت نسبی است، هرگز اقدامی را انجام نخواهند داد که خلاف امنیت و قدرت نسبی آنها باشد. بنابراین طبق این تئوری خلع سلاح هسته‌ای غیرقابل تبیین است.

تئوری رژیم‌ها و مسئله خلع سلاح هسته‌ای

تئوری رژیم‌های بین‌المللی در واقع ادامه بحث «نهادگرایی نئولیبرال» می‌باشد. و ریشه تحلیل‌های این تئوری در مفروضات مربوط به همگرایی، وابستگی متقابل و کارکردگرایی است که رهیافت رقیب عمده در مقابل رئالیزم و نئورئالیزم می‌باشد. بنابراین مفروضات اصلی تئوری رژیم‌ها برگرفته از رهیافتهای خوشبین نسبت به همکاری و همگرایی بین دولت‌ها در روابط بین‌الملل است. براساس تئوری رژیم‌ها ظهور همکاری بین کشورها در محیط آنارشی بین‌المللی امری محتمل است و می‌توان امکان این همکاری را فراهم آورد. طبق نظریه رژیم‌ها، ظهور و گسترش وابستگی متقابل کشورها، امکان ایجاد شکلی از هماهنگی و سازماندهی در برقراری همکاری بین کشورها را بوجود آورده است. مفروض اصلی این تئوری این است که نشان دهد که رفتارهای مبتنی بر هنجار دولت‌ها می‌تواند متناسب با پیگیری منافع ملی کشورها باشد و

هنجارها و قواعد مورد توافق بین‌المللی می‌توانند به‌عنوان یک متغیر مستقل در صحنه روابط بین‌الملل عمل نمایند. (Haggard, 1987, P.491)

اندیشمندان لیبرال و نئولیبرال مانند رابرت کوهین، جوزف نای و ارنست هاس هر کدام تعاریف مختلفی از رژیم‌های بین‌المللی ارائه داده اند اما شایع‌ترین و جامع‌ترین تعریف از رژیم‌های بین‌المللی را استفان کرانسر ارائه کرده است. طبق تعریف وی رژیم‌های بین‌المللی مجموعه‌ای از اصول، قواعد صریح یا تلویحی، هنجارها و رویه‌های تصمیم‌گیری می‌باشند که از طریق آنها انتظارات بازیگران پیرامون موضوعات خاصی با هم تلاقی کرده و برآورده می‌شود. (Krasner, 1981, P.2)

در عین حال باید توجه کرد که تعریف مزبور مورد پذیرش همه اندیشمندان نیست اما بهترین تعریف موجود از رژیم‌ها می‌باشد. ادبیات در مورد توسعه رژیم‌ها را می‌توان در ۴ گروه دسته‌بندی کرد. برخی رژیم‌ها را از قالب ساختاری مورد توجه قرار می‌دهند؛ دسته دوم آنها را در قالب تئوری بازی‌ها مدنظر دارند؛ دسته سوم به کارکردهای ویژه رژیم‌ها توجه دارند و چهارمین دسته نیز آنها را از ابعاد معرفتی و شناختی مورد بررسی قرار می‌دهند (Haggard, 1987, P.498). بهر حال رژیم‌ها از دو طریق بر رفتار کشورها تأثیر گذارند: اولاً موقعیت و تنظیمات مربوط به تعاملات کشورها را تغییر می‌دهند و از این طریق احتمال همکاری را افزایش می‌دهند ثانیاً رژیم‌ها هزینه مبادلات مربوط به تماس‌ها را کاهش می‌دهند. (Haggard, 1987, P.513)

باتوجه به اینکه هر روز نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و مقررات مربوط به آنها جایگاه خود را در روابط بین‌الملل مستحکم‌تر می‌کنند مطالعات مربوط به رژیم‌های بین‌المللی نیز از اهمیت ویژه‌ای در روابط بین‌الملل برخوردار شده است. به نحوی که به نظر میرسد خیلی از اندیشمندان روابط بین‌الملل بر این اعتقادند که وجود رژیم‌های بین‌المللی سبب می‌شود که پویایی رقابت کشورها در برخی موارد خاص محدود گردد. اما باید توجه داشت که این زمینه‌ها که در قالب رژیم‌ها، تحت تأثیر قرار می‌گیرند غالباً موضوعات مربوط به امنیت نیستند (Crawford, 1996, P.101). بنابراین یکی از نقطه‌ضعف‌های تئوری رژیم‌ها عدم توجه به مسائل امنیتی است.

این مسئله مورد اذعان اندیشمندان ایرانی این تئوری نیز واقع شده است به‌نحوی که در موارد متعددی بیان داشته‌اند که «در بُعد امنیت، رژیم‌ها به اندازه رژیم‌های اقتصادی موفقیت نداشته‌اند» (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ص ۷۵).

رابرت جرویس نیز در نقد نظریه رژیم‌ها معتقد است که در این تئوری دو مشکل وجود دارد: اولاً غیر معمول است که یک تئوری فقط بخش‌هایی از یک پدیده را توضیح دهد و در مورد سایر بخش‌ها کاربری نداشته باشند ثانیاً همکاری در زمینه‌های امنیتی در قالب رژیم‌ها امری لازم و ضروری فرض شده است. همکاری در این حوزه با مشکلات بنیادین روبرو است که مربوط به خاصیت آنارشیک سیاست بین‌الملل است و در قالب آن، کشورها بیشتر به سمت رقابت سوق می‌یابند تا تمایلی به سمت همکاری داشته باشند (Jervis, 1981, P. 173).

بنابراین باتوجه به ماهیت پیچیده مسئله امنیت که مستقیماً به بقا و هست و نیست کشورها سروکار دارد و ارتباط تنگاتنگ قدرت و امنیت و متعاقب آن دستیابی به بالاترین سلاح موجود (سلاح هسته‌ای) و افزایش ضریب امنیت کشورها، تلاش‌های بین‌المللی برای اعمال تئوری رژیم‌ها در قالب‌های امنیتی خیلی موفقیت آمیز نبوده است. البته بعضاً با استفاده از تفسیرهای موسع از رژیم‌های بین‌المللی تلاش کرده اند تا تلاش‌های بین‌المللی در قالب سازمان ملل، ناتو، سازمان امنیت و همکاری اروپا را رژیم‌های امنیتی تلقی نمایند. اما همانطور که بیان شد در هر یک از این سازمانها موضوع همکاری در برخی از زمینه‌های محدود مطرح می‌شود در حالی که رقابت در مباحث بنیادین امنیتی به صورت همزمان وجود دارد و معلوم نیست حتی بتوان با موسع‌ترین تفسیر، تئوری رژیم‌ها را در مورد آنها اعمال کرد. همین مسئله نیز درخصوص پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای مصداق دارد. برخی از اندیشمندان روابط بین‌المللی پیمان مزبور را یک رژیم امنیتی می‌دانند. اما باید توجه داشت که اولاً در تعریف مضیق رژیم‌ها، بحث امنیت چندان قابل تبیین نیست و ایرادات فوق‌الذکر مخصوصاً نقدهای جرویس بر آن قابل اعمال است. ثانیاً حتی اگر تفسیر موسع درخصوص تعریف رژیم‌ها را بپذیریم و به این موضوع بپردازیم که مسئله همکاری کشورها درخصوص موضوعات امنیتی نیز می‌تواند در داخل تئوری رژیم‌ها بگنجد. در آن صورت شاید همکاری استراتژیک کشورها و تلاش‌ها در قالب هنجارسازی درخصوص موضوعات مربوط به تسلیحات را بتوان در قالب تئوری رژیم‌ها تعریف کرد. اما باید دقت کرد این همکاری در واقع نوعی رژیم ایجاد می‌کند که از «بیزاری دوجانبه» از نابودی توسط سلاح هسته‌ای ایجاد می‌شود و حاصل نوعی اعمال تدبیر و دوراندیشی

خودساخته‌ای است که بین دولت‌های رقیب ایجاد شده و براساس نظر صاحب‌نظران تئوری رژیم‌ها، این تئوری قابلیت اعمال در حوزه‌هایی این چنین را ندارد (Crawford, 1996, P.102). علاوه بر آن اعمال تئوری رژیم‌ها بر موضوعات امنیتی به معنای آن است که از یک شاهد استفاده کرده‌ایم تا هم علت و هم معلول رژیم را توضیح دهیم (Nye, 1987, P.375) و این مسئله نوعی دور باطل و این همان گویی ایجاد می‌نماید.

علی‌رغم مسائل و مشکلات تئوریک فوق‌الذکر برخی از صاحب‌نظران تلاش کرده‌اند تا همکاری‌های کشورها در زمینه تسلیحات، اعم از عدم اشاعه، خلع سلاح یا کنترل تسلیحات را در زمره رژیم‌ها محسوب دارند و در این زمینه پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را یک رژیم بین‌المللی معرفی کرده‌اند. و برخی نیز آنرا یک رژیم امنیت بین‌المللی معرفی کرده‌اند. (Smith, 1987, 253-281) در حالی که خیلی‌ها معتقدند که پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای یک رژیم امنیتی نیست چون همواره مستلزم تقویت و تأکید مجدد ابرقدرت‌ها و توافقات دوجانبه آنها در این خصوص است و در واقع رقابت این قدرت‌ها را حالت تنظیمی می‌بخشد (Crawford, 1996, Pp.109-110).

صرف‌نظر از مباحث فوق حتی اگر NPT را جزء رژیم‌های بین‌المللی بدانیم باز این تئوریه‌ها قادر به تبیین مسائل مربوط به خلع سلاح نیستند. قواعد ایجاد شده توسط NPT به نحوی است که توجه آن مصروف عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، آن هم نه به صورت همه جانبه، بلکه صرفاً اعمال محدودیت بر اشاعه افقی و جلوگیری از دستیابی سایر کشورها به سلاح هسته‌ای است و حتی از گسترش عمودی سلاح‌های یعنی توسعه و پیشرفت این‌گونه سلاح‌ها توسط دارندگان آنها جلوگیری نمی‌نماید. علاوه بر آن، معاهده مزبور نوعی حالت رسمیت و مشروعیت قانونی به دارندگان سلاح هسته‌ای کشورهای آمریکا، چین، روسیه، انگلیس و فرانسه می‌دهد. منتقدین NPT معتقدند که این پیمان کشورها را به دو دسته «دارندگان و ندارها» تقسیم می‌کند و با این تبعیض ذاتی عملاً انحصار سلاح هسته‌ای را در دست دارندگان آن به‌طور همیشگی می‌کند. هرچند در ماده ۶ پیمان NPT مسئله پیگیری با حسن نیت خلع سلاح هسته‌ای توسط دارندگان مطرح شده است. اما عبارات این ماده چنان گنگ، کلی و بی‌محتوا است که علی‌رغم گذشت بیش از ۳۸ سال از عمر این معاهده هنوز هیچ اقدام عملی از سوی

کشورهای هسته‌ای در این خصوص صورت نگرفته است و اعتراضات و نارضایتی‌های کشورهای غیرهسته‌ای چه در زمان تمدید نامحدود این معاهده در سال ۱۹۹۵ و چه در کنفرانسهای بازنگری معاهده که هر پنج سال یکبار برگزار می‌شود ره به جایی نبرده است. بنابراین موضوع خلع سلاح در قالب NPT چندان قابل پیگیری نیست.

باتوجه به موارد فوق، تبیین خلع سلاح در قالب تئوری رژیم‌ها با مشکلات و موانع متعددی رو به رو است اولاً خیلی‌ها معتقدند بحث امنیت به صورت کلی در قالب تئوری رژیم‌ها قابل تبیین نیست و تئوری رژیم‌ها شامل مسائل امنیت که در برگیرنده بقای کشورها است نمی‌شود. ثانیاً حتی اگر با تفسیری موسع اعمال تئوری رژیم‌ها را بر مسائل امنیتی بپذیریم و NPT را یک رژیم امنیتی بدانیم در داخل خود NPT مسئله خلع سلاح غیرقابل پیگیری است و قواعد و هنجارهای ایجاد شده در قالب NPT عمدتاً متمرکز بر عدم اشاعه است و نه تنها مکانیزم تکوینی که حتی مکانیزم تنظیمی هم برای خلع سلاح هسته‌ای در نظر نمی‌گیرد. بنابراین خلع سلاح هسته‌ای در این قالب غیر قابل تبیین است. مواردی که ناظر بر تعهدات کشورهای دارای سلاح هسته‌ای است شامل تعهد به انتقال تکنولوژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز طبق ماده ۴ و تعهد به خلع سلاح هسته‌ای طبق ماده ۶ هرگز عملی نگردیده است. (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ص. ۱۳۵). به همین دلیل ماهیت تبعیض‌آمیز داخل NPT، نشان‌دهنده آن است که طبق تعریف کراسنر انتظارات کلیه بازیگران برآورده نشده است و هنجارسازی NPT بیشتر در راستای حفظ منافع باشگاه دارندگان است تا ایجاد یک رژیم منافع مشترک جمعی برای همه کشورهای عضو معاهده، شاید بتوان یکی از دلایل چالش‌های موجود در عدم پایبندی به معاهده را در همین ماهیت تبعیض‌آمیز آن جستجو کرد.

خلع سلاح هسته‌ای و رهیافت امنیت مبتنی بر همکاری

یکی از مفاهیمی که برگرفته از تئوری‌های آرمان‌گرایانه و ایده‌آلیستی لیبرالیستی سربرآورد مفهوم امنیت مبتنی بر همکاری است. طرفداران امنیت مبتنی بر همکاری، همان مفروضات جریان آرمان‌گرایانه، یعنی تأکید بر تعدد بازیگران در صحنه بین‌الملل تأکید بر محتمل بودن همکاری بین کشورها را می‌پذیرند و بر خیرخواه بودن

بازیگران، همکاری جویانه بودن روابط دولت‌ها، عقلانی بودن آنها و منفعت جو بودن آنها تأکید می‌کنند. بر همین اساس آنها مفهوم پیچیده امنیت را در قالب رهیافت خوشبینانه خود به روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌دهند. براساس تعریفی که آنها از رهیافت خود می‌دهند امنیت مبتنی بر همکاری عبارت است از: «یک تعهد برای قاعده‌مند کردن، اندازه، ترکیب فنی، الگوهای سرمایه‌گذاری و رویه‌های عملیاتی همه نیروهای نظامی از طریق رضایت دسته‌جمعی و برای منافع دسته‌جمعی». (Larsen, 2002, P.4 طبق این تعریف، کشورها از منافع مشترک در راستای کاهش و قاعده‌مند کردن تسلیحات برخوردارند و رضایت مشترک آنها نیز باتوجه به عقلانیت واحدی که مبتنی بر محاسبه سود و زیان است و منافع واحدی که دارند و آن افزایش امنیت است قابل حصول است. این رهیافت ایده‌آلیستی بعد از فروپاشی شوروی رشد یافت و طرفداران آن معتقد بودند که در شرایط نوین جهانی همکاری در زمینه امنیت، قابل حصول و از این طریق می‌توان جلوی وقوع جنگ را گرفت. آنها بر این اعتقاد بودند که این اقدامات لزوماً بر علیه کشور یا گروهی از کشورها نیست بلکه بیشتر مبنی بر جلب منافع مشترک و امنیت مشترک از طریق همکاری است. سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) را در این قالب دسته‌بندی می‌کنند. هر چند وجود اشتراک در نوع حکومت و وجود دموکراسی‌های لیبرال غربی با منافع در هم تنیده اقتصادی امکان همکاری را بسیار بالا می‌برد اما امنیت مبتنی بر همکاری حتی بین کشورهایی که اشتراک بسیار اندکی نیز دارند قابل حصول است (Ibid.P4).

خوشبینی این رهیافت ناشی از امیدهای ایجاد شده از فروپاشی شوروی و پایان رقابت‌های جنگ سرد می‌باشد و بر این اساس استوار است که همکاری حتی در مباحث امنیتی جای رقابت را می‌گیرد. اوج این رهیافت بیشتر در دهه ۹۰ می‌باشد و با آغاز هزاره سوم و تحولات بعدی مخصوصاً تحولات مربوط به ۱۱ سپتامبر، جنگ عراق و افغانستان، سپر دفاع ضد موشکی آمریکا و مطرح شدن مجدد اهمیت سلاح‌های استراتژیک هسته‌ای و ظهور تهدیدات نوین تروریسم هسته‌ای، کم‌کم تردیدها درخصوص احتمال بودن همکاری درخصوص امنیت ایجاد شد.

به‌هرحال، امنیت مبتنی بر همکاری در برگیرنده ابتکاراتی از قبیل برنامه همکاری در زمینه کاهش تهدید که شامل اقدامات همکاری جویانه بین آمریکا و روسیه در زمینه جلوگیری از انتقال غیرقانونی سلاح، مواد و تکنولوژی از روسیه، اکراین، روسیه

سفید و قزاقستان به سایرین در سال ۱۹۹۲، برنامه ایمن‌سازی سلاح‌های استراتژیک که شامل همکاری آمریکا با روسیه در زمینه ارائه کمک‌های مالی جهت مهروموم کردن برخی تونل‌های آزمایش هسته‌ای و نابودسازی برخی تأسیسات موشک‌های بین‌قاره‌ای و زیرساخت‌های پایگاه‌های هوایی استراتژیک تأسیسات نگهداری سلاح و وسایل پرتاب موشک غیرثابت و بازگرداندن ۱۹۰۰ کلاهک هسته‌ای از اکرین به روسیه و ۵۴ موشک بین‌قاره‌ای از روسیه سفید به روسیه می‌باشد. مهمترین چالش در اجرای این برنامه مسئله شفافیت و بی‌میلی روسیه برای اجرای آن علی‌رغم موافقت با اهداف آن بود.

از جمله سایر اقدامات در زمینه همکاری‌های بین روسیه و آمریکا همچنین می‌توان به حفاظت کنترل و ابتکارات حسابرسی مواد شکاف‌پذیر و کاهش خطرات اشاعه با ایمن‌سازی مواد هسته‌ای، ابتکارات برای جلوگیری از اشاعه از طریق حل معمای فرار مغزها اشاره کرد (Roberts, 2002, PP. 181-194).

در مجموع می‌توان گفت که اقدامات انجام شده در قالب همکاری‌های امنیتی پیشرفته‌های زیادی در راستای تحکیم عدم اشاعه و جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای به عمل آمد. هرچند این اقدامات همکاری‌جویانه امنیتی با تحولات قرن بیست‌ویکم و سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه جرج بوش کاهش یافت و آن خوشبینی ایجاد شده کم در سایه رقابت‌های استیلاجویانه آمریکا رنگ باخت.

روسیه نیز واکنش‌های متفاوتی از دهه ۹۰ نسبت به تحولات استراتژیک پیرامون خود نشان داد. با این وجود باید اذعان کرد که اقدامات انجام شده در جهت امنیت مبتنی بر همکاری غالباً در راستای تقویت عدم اشاعه بوده است و بحث خلع سلاح هسته‌ای در این رهیافت قابل تبیین نیست و اقدامات عملی نیز در این خصوص صورت نگرفته است.

همکاری آمریکا و روسیه در راستای برخی کاهش‌های سلاح‌های استراتژیک نیز بیشتر یک تدبیر خود ایجاد شده بین آمریکا و روسیه در راستای کنترل تسلیحات می‌باشد و علت اصلی آن نیز اعمال تدبیر در جلوگیری از خلاء امنیتی ناشی از فروپاشی شوروی برای ظهور قدرت‌های هسته‌ای جدید است و به راحتی می‌توان این اقدامات را در زمره اقدامات کنترل تسلیحات و عدم اشاعه جا داد.

خلع سلاح هسته‌ای و تئوری سازه‌انگاری

بعد از جنگ سرد و تحولات جدید، رهیافت تئوریک جدیدی پا به عرصه ظهور نهاد که مفروضه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناختی جریان اصلی و نظریه‌های انتقادی به جریان اصلی را به چالش کشید. این نظریه حالت بینابینی داشت و نه مانند جریان اصلی تأکید صرف آن بر عوامل مادی و غفلت از عوامل غیرمادی بود و نه مانند جریان انتقادی عوامل مادی را انکار می‌کرد و دچار یک نوع ذهن‌گرایی افراطی می‌شد. نظریه‌پردازان سازه‌انگار مانند ونت، اوفن راگی، کراتوچویل و رویس اسمیت هم بر ساختارهای مادی و هم بر ساختارهای هنجاری در یک زمینه بین‌الذهانی تأکید می‌کردند و بر نقش هنجارها در شکل‌گیری هویت و نقش هویت در ایجاد منافع و نقش منافع در نحوه تعامل بین کشورها و بازیگران تأکید می‌کردند. آنها رابطه قوام بخشی متقابل میان ساختار و کارگزار را مورد تأکید قرار می‌دهند. بر رابطه‌ای بودن هستی‌شناسی بین بازیگران تأکید دارند و بدین ترتیب موضوع فرهنگ و چارچوب معنایی که تعامل بازیگران در آن صورت می‌گیرد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. سازه‌انگاران معتقدند که منافع کشورها حالت ذاتی و برونزاد ندارد و همه کشورها از منافع واحدی برخوردار نیستند بلکه منافع کشورها حالت درونزاد دارد و در نتیجه رابطه اجتماعی و نحوه شکل‌گیری هویت آنها که در چارچوب یک ساختار هنجاری است شکل می‌گیرد و هویت‌ها بنیان منافع هستند. همچنین آنها معتقدند که کارگزار و ساختار حالت قوام بخشی متقابل دارند و هیچ‌کدام بر دیگری مقدم نیست (رویس اسمیت، ۱۳۸۴).

درخصوص بحث منافع و امنیت بازیگران، سازه‌انگاران معتقدند بازیگران هویت خود را از طریق رابطه اجتماعی و سیستم هنجاری بین‌الذهانی بدست می‌آورند و این هویت منافع مادی و غیرمادی بازیگران را شکل می‌دهد. این هویت‌ها و منافع که در اجتماع بر ساخته می‌شود، بعداً نقش‌های مورد رضایت همه‌جانبه را تعریف کرده و هنجارها و نهادهایی را باز تولید می‌کند که کشورها را قادر می‌سازد تا براساس آنها عمل نمایند. سازه‌انگاران معتقدند که بازیگران واقعیت‌های اجتماعی را براساس معنای آن درک می‌کنند. هر زمان که یک بازیگر هدف اجتماعی، اعم از منافع و یا هویت را از یک واقعیت اجتماعی برای خود ایجاد کرد، این بازیگر معنای جدیدی را به این واقعیت

اجتماعی می‌دهد و قدم بعدی این است که این بازیگر و سایرین رویه‌های اجتماعی طبق نهادها، قواعد و هنجارهای مورد پذیرش همه را ایجاد نماید تا با این واقعیت اجتماعی تعامل نمایند. بنابراین کشورها در هر زمان معین ممکن است هویت و منافع متفاوتی را داشته باشند و منافع کشورها همیشه ثابت نیست. (Barnett, 2005, pp251- 270).

آنها با اتکا به همین هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی سازه‌انگاران که کاملاً متفاوت از جریان اصلی می‌باشد تلاش دارند تا موضوعات امنیتی و مبحث تسلیحات را نیز تبیین نمایند. از نظر تحلیل‌گران سازه‌انگار، تداوم برتری کشورهای دارنده سلاح هسته‌ای در زمینه تسلیحات یک واقعیت اجتماعی است. این سلاح‌ها همراه سایر موارد، بیانگر تعهد دارندگان سلاح هسته‌ای به هدف اجتماعی ایجاد شده می‌باشد. از نظر آنها این هدف اجتماعی شامل حفظ قدرت و پرستیژ به‌عنوان یک هویت و تسلط و برتری به دیگران به‌عنوان هویت و منافع می‌باشد. بنابراین نحوه عملکرد آنها در این چارچوب معنایی تلاش برای حفظ انحصار سلاح هسته‌ای و عدم اشاعه آن می‌باشد و اقدامات و رویه‌های عملی آنها نیز به نحوی است که سبب باز تولید این هنجارها در راستای تقویت این هویت و منافع می‌باشد. بنابراین سلاح‌های هسته‌ای همچنان طبق این نظریه موضوع اصلی روابط بین‌الملل خواهد بود. به‌رحال سازه‌انگاری ابزار لازم را در اختیار قرار می‌دهد تا به بررسی معنای ساخته شده کشورها از سلاح هسته‌ای پرداخت، یک شمای کلی از وضعیت قواعد و هنجارهای ساخته شده از سوی کشورها در زمینه سلاح هسته‌ای را ارائه و هویت برساخته کشورها در ارتباط با سلاح هسته‌ای و منافع ناشی از آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

از نظر سازه‌انگاران، نقش قواعد و هنجارها در درک روابط بین‌الملل بسیار مهم است. برای هر بازیگر هر اقدامی یا تعاملی باید معنادار باشد. بازیگران مداوماً باید از طریق رابطه با دیگران و ارسال پیام به آنها و بررسی و تجزیه و تحلیل این پیامها و با در نظر داشتن چشم انداز معنایی دیگران نسبت به خود، نسبت به تولید و بازتولید هویت خود اقدام نمایند. ونت در این خصوص سه نوع هویت را یادآوری می‌شود ۱. هویت شرکتی و گروهی: این هویت به کیفیت‌های ذهنی از قبیل هنجارها، اعتقادات و منابع اشاره دارد. ۲. هویت اجتماعی: شامل مجموعه‌ای از معانی است که یک کشور به خود اختصاص می‌دهد ۳. هویت دسته‌جمعی: این هویت زمانی ایجاد می‌شود که هویت

اجتماعی منافع جمعی را ایجاد می‌کند. این منافع شامل احساس وفاداری و حمایت از دیگران می‌شود. (Wendt, 2004, pp384-387)

سازهانگاران بر قدرت ایده‌ها در قالب ارزش‌ها، هنجارها، قواعد و اصول در رفتار دولت‌ها تأکید دارند. آنها همچنین معتقدند که یک دور ارتباطی بین منافع و رفتار کشورها و زمینه اجتماعی که در آن به تعامل می‌پردازند وجود دارد و این دو همدیگر را باز تولید می‌کنند. آنها همچنین واقعیت‌های سیاست بین‌الملل را یک واقعیت‌های اجتماعی بین‌الذهانی و نه صرفاً یک مسئله ذهنی می‌دانند. رفتار کشورها، منافع کشورها و ساختاری که در آن کشورها به تعامل می‌پردازد از طریق هنجارهای اجتماعی ساخته می‌شود و به صورت اجتماعی شکل می‌یابد (Barkin, 2003, p326).

سازهانگاران معتقدند که بر خلاف نئورئالیست‌ها، آنارشی نه لزوماً تعارض‌آمیز است نه اینکه لزوماً سبب همکاری می‌شود. آنارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند و بستگی به نحوه تعامل کشورها دارد. بنابراین آنارشی و خودیاری قبل از تعامل دولت‌ها هیچ معنایی ندارد و تهدیدات ذاتی نیز علیه کشورها وجود ندارد بلکه تهدیدات و فرصتها اموری هستند که از نظر اجتماعی برساخته می‌شوند و این تهدیدات بعد از تعامل کشورها و در خلال رابطه کشورها ایجاد می‌شود و طبیعی و از پیش تعیین شده نیستند. ساختاری که در سیاست بین‌الملل رفتار کشورها را تعیین می‌کند، ساختار هویت‌ها و منافع کشورها است که به شکلی بین‌الذهانی و رابطه‌ای ایجاد می‌شود. خودیاری یک نهاد است که در نتیجه رابطه کشورها ایجاد شده و بستگی به میزان یگانگی خود و دیگری دارد. برداشت از امنیت کشورها می‌تواند رقابتی (مدل هابزی)، خودگرایانه (مدل لاکي) و یا مبتنی بر همکاری (مدل کانتی) باشد. بنابراین ماهیت سیاست بین‌الملل لزوماً رقابتی و تعارض‌آمیز نیست (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص ۲۳۵).

درخصوص سلاح هسته‌ای، سازهانگاران معتقدند که برداشت و معنی سلاح هسته‌ای برای کشورها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. معنای سلاح هسته‌ای برای کشورها در قالب یک زمینه بین‌الذهانی، براساس قواعد و هنجارها، شکل می‌گیرد این قواعد و هنجارها تصمیمات کشورها را که منجر به یک تصمیم درخصوص سلاح هسته‌ای می‌شود شکل می‌دهند. (Zehfuss, 2002, pp16-17) بنابراین معنای سلاح هسته‌ای را باید در یک چارچوب نظام معنایی در نظر گرفت و برای هر یک از کشورها متفاوت از دیگران است. از سال ۱۹۴۵ که سلاح هسته‌ای بکار گرفته شد. این سلاح

برای کشورهای مختلف معنای متفاوتی پیدا کرد. ژاپن به‌عنوان تنها قربانی این سلاح هویت یک قربانی را به خود تخصیص داد و از واقعیت بمباران ناکازاکی و هیروشیما استفاده کرد و با طرح ایده‌های آرمان‌خواهانه در صدد برآمد که هنجار و منافع عدم تکرار این فاجعه را ایجاد نماید به همین دلیل در تمامی مجامع بین‌المللی بدنبال تقویت موضوع عدم اشاعه و در صورت امکان اضمحلال سلاح‌های هسته‌ای و خلع سلاح هسته‌ای به‌عنوان یک هدف برآمد. اقدامات ژاپن کاملاً مطابق با ارزشها، هویت و منافع بر ساخته این کشور می‌باشد.

سلاح هسته‌ای همچنین برای سایر کشورها، از جمله آمریکا به‌عنوان استفاده کننده آن، معانی دیگری ایجاد کرد که شامل ۱. سلاح انقلابی و تعیین کننده که قادر به خاتمه جنگ شد، ۲. سلاحی که برای دارنده آن امنیت می‌آورد، ۳. سلاحی که برای کشوری که آنرا ندارد نامنی ایجاد می‌کند، ۴. سلاحی که می‌تواند منبع قدرت، اقتدار نفوذ و پرستیژ در سطح بین‌المللی باشد، ۵. سلاح هسته‌ای به‌عنوان یک تابو که نباید گسترش یابد و حتماً باید ضابطه‌مند و محدود گردد، ۶. تشویق‌هایی برای عدم پیگیری سلاح هسته‌ای ایجاد شد تا از طریق گسترش استفاده صلح‌آمیز هسته‌ای، انگیزه برای پیگیری سلاح هسته‌ای کاهش یابد. بنابراین استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای نیز معنای دیگری بود که همراه سلاح هسته‌ای وارد اذهان شد، ۷. رژیم‌های کنترل صادرات و جلوگیری از تجارت و انتقال مواد و تکنولوژی هسته‌ای نیز بخشی از نظام معنایی بود که سلاح هسته‌ای را همراهی کرد، ۸. تروریسم هسته‌ای و ورود بازیگران جدید به عرصه هسته‌ای و تعامل بین دارندگان تکنولوژی و سلاح هسته‌ای و بازیگران جدید، ۹. دولت‌های یاغی و خارج از نرم‌ها و هنجارهای هسته‌ای، که پایبندی به قواعد و سیستم هنجاری بر ساخته از سوی دارندگان سلاح هسته‌ای ندارند، ۱۰. اجماع‌سازی از تهدید ناشی از اشاعه سلاح‌ها و دانش هسته‌ای علیه امنیت بین‌الملل.

درک از این معانی برای هر یک از کشورها باتوجه به وضعیت بین‌الذنهانی و موقعیت ویژه کشورها، که برگرفته از میزان توانایی مادی بهره‌برداری از سلاح یا دانش هسته‌ای است، متفاوت می‌باشد. بنابراین وضعیت تعاملی کشورها با یکدیگر و نحوه برخورد آنها با پدیده هسته‌ای را باید در قالب چارچوب مفهومی و وضعیت هویتی که هر کشور نسبت به دیگری یا نسبت به پدیده هسته‌ای برای خود قائل است تحلیل کرد و

نحوه تعامل سیستم هنجاری ساخته شده مربوطه را در قالب یک واقعیت بین‌الذهانی درک و بررسی کرد. همین سیستم معانی شکل‌دهنده هویت کشورها از طریق ایجاد فرهنگ استراتژیک در آنها می‌شود که متعاقب آن، منافع کشورها شکل گرفته و در قالب این منافع، رفتار کشورها تعیین می‌گردد و از طریق تولید و باز تولید سیستم ارزشی قوام می‌یابد. هر کشوری متناسب با هویت تعریف شده خود در قبال پدیده هسته‌ای به نحوی رفتار می‌کند که هنجارهای قوام بخش هویتی تقویت گردد و باز تولید شود. بنابراین در تعاملات کشورها، هنجارهای متفاوتی در قالب سامانه قاعده ساز هسته‌ای تولید و باز تولید و یا تقویت و تضعیف می‌شود که شامل طیفی از هنجارها و نرم‌های مربوط به خلع سلاح و نابودی سلاح‌های هسته‌ای گرفته تا عدم اشاعه، استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، تضمین‌های امنیتی، تقویت رژیم‌های کنترل صادرات، مبارزه با تروریسم هسته‌ای، فروپاشی شبکه‌های غیردولتی و مبارزه با قاچاق سلاح‌های هسته‌ای و مواد آن را شامل می‌شود.

روندهای مربوط به هنجارسازی درخصوص سلاح‌های هسته‌ای و تکنولوژی هسته‌ای را می‌توان در قالب مراحل مختلف مورد بررسی قرار داد. مرحله‌ای که تعاملات رفتاری بازیگران باتوجه به تعریف هویتی خود منجر به مورد توجه قرار گرفتن برخی هنجارها و اهمیت یافتن آنها در زمان‌های مختلف شد.

در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ هنجار کنترل تسلیحات هسته‌ای و عدم اشاعه آن مورد توجه دارندگان سلاح و تکنولوژی هسته‌ای بود در حالی که خلع سلاح و امحای کامل این سلاح‌ها به شدت از سوی کشورهای که فاقد این دانش و تسلیحات بودند پیگیری می‌شد. برخی از کشورها هم خواهان استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای بودند. باتوجه به اینکه بازیگران عمده روابط بین‌الملل در این دوران به شدت درگیر تولید، تثبیت و باز تولید یکی از این هنجارها بودند تا براساس سیستم معنایی جدید، هویت خود را تثبیت و منافع خود را در آن قالب تعریف نمایند، تعاملات گسترده‌ای بین این بازیگران حول موضوع هسته‌ای ایجاد شد. پدیده هسته‌ای از چنان اهمیتی برخوردار بود که علی‌رغم اختلافات سیاسی گسترده بین دو بلوک شرق و غرب و بن‌بست‌های ناشی از رقابت‌های جنگ سرد، نهایتاً بازیگران عمده توانستند حول محور یک سیستم معنایی حاکم بر هنجارها به توافق برسند. در سیستم هنجاری جدید کشورهایی که به سلاح هسته‌ای دست یافته بودند توانستند طبق ماده ۱۱ پیمان منع گسترش سلاح‌های

هسته‌ای (NPT) موقعیت خود را تثبیت کنند و هویت خود را به‌عنوان دارندگان سلاح هسته‌ای تعریف نمایند (Goldblat, 1985, pp245-270). براساس این تثبیت هویتی، آنها منافع خود را در حفظ وضعیت انحصاری ایجاد شده دیده و بر همین اساس تلاش کردند که در قالب NPT هنجارهایی را تعریف نمایند که این وضعیت را تقویت نماید. بنابراین طبق ماده ۱ آن پذیرفتند که از انتقال تکنولوژی هسته‌ای نظامی به دیگران خودداری نمایند. طبق این معاهده یک سیستم هنجاری عجیب ایجاد شد. کشورهای آمریکا، شوروی، انگلیس، فرانسه و چین به‌عنوان دول هسته‌ای رسماً معرفی و بقیه کشورها نیز پذیرفتند که هویت غیرهسته‌ای داشته باشند. جالب توجه است که علی‌رغم تبعیض ماهوی در ایجاد بلوک‌بندی در NPT و تقسیم کشورها به داراها و ندارها، معاهده مزبور با استقبال فراوانی رو به رو شد. به نحوی که در شرایط فعلی شاید بتوان این معاهده را جهانشمول‌ترین معاهده بین‌المللی دانست. به نظر می‌رسد که دلیل استقبال از این معاهده ماهیت ویژه و حساس سلاح‌های هسته‌ای، ماهیت بسیار مخرب این سلاح‌ها و منطبق شدن سیستم هنجاری معاهده با هویت و منافع تعریف شده کشورهای طرف معاهده است. بدین صورت که در سال ۱۹۶۸ تنها همین پنج کشور به سلاح هسته‌ای دست یافته بودند و بخش عظیم کشورها نیز یا نسبت به سلاح هسته‌ای بی‌میل بودند یا اطلاعات چندانی از این تکنولوژی نداشتند و یا در محاسبات استراتژیک خود گسترش بیشتر این سلاح‌ها را به نفع خود نمی‌دانستند. به همین دلیل هویت خود را به‌عنوان دول غیر هسته‌ای تعریف و منافع خود را در عدم پیگیری این سلاح‌ها تعیین کردند. البته برخی کشورها مانند هند و پاکستان و یا رژیم صهیونیستی که این هویت را نپذیرفته بودند و بدنبال سلاح هسته‌ای بودند از همان ابتدا منتقد این معاهده بوده و نهایتاً نیز به عضویت آن در نیامدند.

دول غیرهسته‌ای که هویت غیرهسته‌ای را پذیرفته بودند منافع خود را در قالب هنجارهای مربوط به خلع سلاح هسته‌ای، استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، ایجاد مناطق عاری از سلاح هسته‌ای و یافتن مکانیزم‌هایی برای مصون بودن از مورد حمله قرار گرفتن توسط این سلاح‌ها تعریف کردند. (Mutimer, 2000, pp2-3) از نظر کشورهای غیر هسته‌ای عضو NPT ماده ۴ زمینه تضمین استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای را فراهم می‌آورد و ماده ۶ نیز فرصتی را فراهم می‌آورد که بتوان در راستای

خلع سلاح هسته‌ای و نابودی کامل این تسلیحات حرکت کرد. بنابراین سیستم معنایی جدید در قالب NPT از نظر آنها هنجارهایی داشت که منطبق بر هویت غیرهسته‌ای بودن این کشورها است لذا باید از آن حمایت کرد و به آن پیوست.

در مرحله دوم هنجارسازی که می‌توان آن را در قالب رفتارهای کشورها بین سال‌های ۹۰-۱۹۷۱ دسته‌بندی کرد. مرحله ای است که بیشترین معاهدات دو جانبه کاهش تسلیحات بین دو بلوک در قالب پیمان سالت ۱ (SALT1) سالت ۲، معاهده ضد موشکهای بالستیک، معاهدات استارت (START) منعقد شد. همچنین در این مرحله حمایت کشورها از معاهده NPT افزایش یافت و تلاش‌ها برای ایجاد مناطق عاری از سلاح هسته‌ای در قالب ماده ۷ NPT قوت یافت. علاوه بر این هنجارهایی برای تقویت رژیم عدم اشاعه از طریق ایجاد رژیم‌های کنترل صادرات شکل گرفت و تلاش‌هایی در راستای تقویت هنجار اعطای تضمینهای امنیتی به کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای صورت گرفت. در همین حال کشورهای بیشتری با شناخت فواید گسترده استفاده‌های صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای به سمت توسعه و تکامل برنامه‌های صلح‌آمیز هسته‌ای خود روی آوردند (Wirtz, 2000, P.391).

در مرحله سوم هنجارسازی که بین سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۱ صورت گرفت. هنجارهای مربوط به عدم اشاعه حالت نهادینه به خود گرفت. شوروی فروپاشید و همین مسئله نگرانی از خطرات اشاعه مواد و تکنولوژی‌های مربوط به سلاح هسته‌ای را افزایش داد. تلاش‌های مخفیانه کره شمالی و عراق در توسعه برنامه‌های هسته‌ای به دور از چشم بازرسان آژانس سبب شد که کشورهای هسته‌ای به برنامه تقویت هنجارهای مربوط به عدم اشاعه بیندیشند.

بنابراین طی مذاکرات محدودی و به سرعت، سیستم بسیار پیچیده، بازرسی مداخله‌آمیز در قالب پروتکل الحاقی پیش‌بینی و اجرایی شد. از این طریق مبنای بازرسی دیگر صرفاً اظهارنامه‌ها و سایت‌ها و فعالیت‌های اعلام شده کشورها قرار نگرفت بلکه با پروتکل الحاقی تلاش شد که بازرسی‌ها به نحوی هدایت شود که عدم وجود برنامه‌های مخفی احراز گردد. در این مرحله همچنین مذاکرات مربوط به کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی به نتیجه رسید و برای اولین بار برنامه برای نابودی یک رده کامل از سلاح‌های کشتار جمعی در متن یک کنوانسیون بین‌المللی لحاظ گردید. همچنین با مذاکرات مربوط به منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای (CTBT)، کلیه آزمایش‌های

هسته‌ای انفجاری ممنوع و بدین ترتیب مانع دیگری در راستای توسعه سلاح‌های هسته‌ای و رشد آنها ایجاد گردید. در این دوره امیدها برای شروع مذاکرات مربوط به خلع سلاح هسته‌ای به وجود آمد و در محافل مختلف، عدم کارایی سلاح هسته‌ای و عدم توانایی آن برای جلوگیری از فروپاشی شوروی مطرح شد. اما اقدامات جدی و عملی چندانی در راستای خلع سلاح هسته‌ای صورت نگرفت (دریایی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۲-۱۴۰). مرحله چهارم که از سال ۲۰۰۱ شروع شد بیشتر متأثر از حملات ۱۱ سپتامبر و ورود بازیگران جدید در عرصه مسائل امنیتی بین‌المللی بود. محور عمده هنجارهای ایجاد شده در این دوران، حول مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی و تلاش جهت قطع کردن ارتباط بین این دو و جلوگیری از دستیابی تروریست‌ها و دولت‌های حامی تروریسم به سلاح‌های کشتار جمعی بود. قطعنامه‌های الزام آور شورای امنیت در مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی (قطعنامه ۱۵۴۰ و ۱۳۷۳)، ابتکار امنیت اشاعه (PSI) و تصویب کنوانسیون مبارزه با تروریسم هسته‌ای در سال ۲۰۰۵ از جمله هنجارهای ایجاد شده در این دوران بوده است. هنجارها به نحوی تولید و بازتولید شد که تروریسم هسته‌ای به‌عنوان یک تهدید عمده علیه صلح و امنیت بین‌المللی شناخته شد. در این مرحله کمک‌های آمریکا و ارائه مشوق‌های فراوان از سوی این کشور، نقش مهمی در نابودی زرادخانه‌های جمهوری‌های شوروی سابق مانند اکراین و قزاقستان داشت (Newham, 1998, p165). در این دوران تلاش‌ها در جهت تقویت رژیم عدم اشاعه در قالب سازمان ملل به‌عنوان یک هویت اجتماعی مشارکتی برای ایجاد هنجارها صورت پذیرفت و آژانس‌های تخصصی آن بویژه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز نقش مهمی در توسعه سامانه هنجاری برای مقابله با تهدیدات ناشی از گسترش سلاح‌های هسته‌ای و بازیگران جدید ایفا کرد.

نظر به دسته‌بندی دقیق مطروحه و دقت نظر و به هم پیوستگی آموزه‌های سازه‌انگاری به صورت کلی می‌توان گفت که این تئوری با تأکید بر نقش واقعیت‌های اجتماعی و درک بین‌الذهانی از این واقعیت‌ها در پدیده‌های امنیتی، چشم انداز جدیدی را در تحلیل مسائل امنیتی ایجاد می‌کند که براساس آن طبق سیستم ارزشی هنجاری هویت کشورها قابل تعریف و منافع آنها قابل تعیین و متعاقب آن تعاملات برای تولید و باز تولید این هنجارها صورت می‌گیرد. بحث پیچیده خلع سلاح نیز در همین قالب

پیگیری و بنا به هویت و منافع که کشورها برای خود تعریف می‌کنند قابل توضیح است.

از جمله عوامل مؤثر در تحلیل رفتار کشورها، برای برخورد با پدیده هسته‌ای طبق این نظریه، می‌توان موارد ذیل را مورد اشاره قرار داد این عوامل سبب شکل‌گیری فرهنگ استراتژیک کشورها می‌گردد:

الف) واقعیت‌های اجتماعی و برداشت کشورها از این واقعیتها که شامل واقعیت‌های ژئوپلیتیک که نقش تعیین‌کننده در رفتار کشورها دارد و برخی ابزارها و محدودیتها را به آنها تحمیل می‌کند.

ب) تاریخچه کشورها و سوابق رفتاری کشورها که می‌تواند طیفی از روابط استراتژیک، روابط دوستانه، روابط مسالمت‌آمیز و روابط خصمانه را در بر گیرد که هر یک از این الگوهای رفتاری تأثیر مستقیمی بر تعریف هویتها دارد (Hu, 2000, pp28-37).

ج) میزان قدرت و توانایی‌های کشور و نحوه درک کشور از این تواناییها و کارویژه‌های متناسب با این میزان قدرت که از سوی کشورها تعیین می‌شود.

د) استقلال و خود اتکایی کشور و تعیین هویت عدم وابستگی به دیگران.

ه) اهداف ایدئولوژیک و ارزشی و احساس ناامنی (Howard, 2004, pp805-828)

هر یک از این عوامل یا مجموع آنها، نقش مهمی در تعیین معنای دریافت شده از پدیده هسته‌ای توسط کشورها، سیستم‌های هنجاری و هویت ایجاد شده در قبال این پدیده دارد.

رفتارهای کشورها درخصوص اینکه آیا به سمت نابودی سلاح هسته‌ای بروند و خلع سلاح هسته‌ای را پیگیری نمایند یا اینکه به سمت توسعه سلاح‌های هسته‌ای و طراحی انواع جدید را در دستور کار قرار دهند یا تلاش نمایند به این سلاح دست یابند و یا مانع دستیابی دیگران به این سلاح شوند. در قالب مبانی تئوریک سازه‌نگاری قابل تبیین است.

بنابراین می‌توان درک کرد در قالب یک سیستم ارزشی و براساس یک هویت ایجاد شده منافع برخی از کشورها در پیگیری خلع سلاح هسته‌ای و نابودی این سلاحها تعریف می‌شود.

نتیجه‌گیری

تعاملات کشورهای دارنده سلاح هسته‌ای و آنهایی که فاقد این سلاح هستند، بیش از نیم قرن است که حول محور پدیده هسته‌ای در جریان است و ایده خلع سلاح هسته‌ای تقریباً از عمری معادل سلاح هسته‌ای برخوردار است. در دیدگاه‌های مختلف تئوریک روابط بین‌الملل، نگاه‌های متفاوتی نسبت به خلع سلاح هسته‌ای مطرح شده است. برخی دیدگاه‌ها، مانند واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی طبق مؤلفه‌های تئوریک خود سلاح هسته‌ای را عامل قدرت و پرستیژ می‌دانند با توجه به اینکه کشورها همواره در جستجوی قدرت و یا افزایش میزان آن هستند. دستیابی و حفظ سلاح هسته‌ای از جمله اهداف همیشگی کشورها است و خلع سلاح هسته‌ای صرفاً یک آرمان یوتوپیایی است که هرگز قابل تحقق یافتن نیست و مطرح کردن آن از سوی کشورهای هسته‌ای نیز صرفاً جهت متقاعد کردن کشورهای غیرهسته‌ای برای عدم تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای است. در تئوری مربوط به نهادگرایی نولیبرال و تئوری رژیم‌ها در قالب مفروضات مربوط به همگرایی، وابستگی متقابل، کارکرد گرایی و نهادگرایی تلاش شده تا همکاری کشورها درخصوص مسائل امنیتی تبیین گردد. اما با توجه به ماهیت پیچیده مسائل امنیتی که مستقیماً به هست و نیست کشورها مربوط می‌شود، نظریه رژیم‌ها در نحوه تبیین آن، چندان موفقیت‌آمیز عمل نکرده و نشان نمی‌دهد که چگونه یک کشور حاضر است در قالب یک رژیم بین‌المللی سلاح‌های هسته‌ای را که عامل قدرت کشور است به صورت داوطلبانه از بین ببرد. هرچند برخی NPT را یک رژیم بین‌المللی نمی‌دانند اما حتی با پذیرفتن این موضوع نیز مسئله خلع سلاح هسته‌ای غیرقابل تبیین است. چرا که قواعد و سیستم‌های جاری موجود در NPT بیشتر ناظر بر عدم اشاعه است و مقررات مربوط به خلع سلاح هسته‌ای خیلی کلی و غیر قابل پیگیری است و تعهد الزام‌آوری را متوجه کشورهای هسته‌ای نمی‌کند.

طرفداران آرمان‌گرایی امنیت با طرح تئوری امنیت مبتنی بر همکاری تلاش نمودند که با رهیافتی ایده‌آلیستی موضوع خلع سلاح را تبیین نمایند و منافع مشترک ناشی از کاهش و نابودی سلاح‌های هسته‌ای را با مفروضه‌های خود نشان دهند. خوشبینی این تئوری ناشی از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد بود و تحولات بعدی

و بی میلی دول هسته‌ای در خلع سلاح نشان داد که این تئوری نیز قادر به تبیین خلع سلاح هسته‌ای نیست.

اما تئوری سازه‌نگاری با تأکید بر ابعاد مادی و غیر مادی به صورت همزمان تحول عمده ای را در دیدگاه‌های امنیتی ایجاد کرد. از نظر این تئوری سیستم معنایی مربوط به پدیده هسته‌ای و دریافت کشورها و درک بین‌الذهانی از این پدیده اهمیت ویژه‌ای دارد. سلاح هسته‌ای بستگی به درک کشورها از این پدیده دارای معنای متفاوتی از قبیل تخریب، قدرت، پرستیژ امنیت می‌باشد. کشورها براساس درک خود از این پدیده یک سیستم هنجاری را تعریف که متعاقب آن هویت و منافع آنها شکل می‌گرفت و در تعاملات بعدی هنجارهای مرتبط و متناسب با هویت کشورها تولید، تثبیت و باز تولید می‌شد. هویت‌های هسته‌ای و غیرهسته‌ای رفتارهای متفاوتی را در تعاملات هنجارساز از سوی کشورها به دنبال داشت و طی چهار مرحله هنجاری، ساخت واقعیت‌های بین‌الذهانی در مورد پدیده هسته‌ای، واقعیت‌های اجتماعی هسته‌ای هویتها، هنجارها، منافع و متعاقب آن مقررات پیگیری شد و تعاملات رفتاری بازیگران و ساختار موجود، حالت قوام بخشی متقابل ساختار و کارگزار را تثبیت کرد و بنا به میزان توانایی و قدرت مشارکت کشورها، آمریکا به‌عنوان یک بازیگر عمده، سلطه خود را در تولید و نهادینه کردن هنجار در این زمینه حفظ کرده است.

در مجموع به نظر می‌رسد که تئوری سازه‌نگاری و مؤلفه‌های آن، ابزار لازم مبنی بر تحلیل و تبیین گرایش‌های کشورها در خصوص خلع سلاح هسته‌ای را ارائه می‌دهد. با درک سیستم معنایی حاکم بر پدیده هسته‌ای و میزان درک بین‌الذهانی کشورها از این پدیده، خلع سلاح هسته‌ای را می‌توان توضیح داد. از نظر این تئوری پیشرفت در خلع سلاح هسته‌ای بستگی به واقعیت‌های اجتماعی، هویت کشورها، هنجارها، منافع و قواعد تنظیمی دارد.

یادداشت‌ها

۱. دریایی محمدحسن، (۱۳۷۶) نقش قدرت‌های بزرگ در فرایند خلع سلاح و کنترل تسلیحات، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.
۲. رویس اسمیت کریستین (۱۳۸۴)، نظریه سازه‌نگاری، ترجمه حمیرا مشیرزاده.

۳. عسگرخانی ابومحمد (۱۳۸۳)، **رژیم‌های بین‌المللی**، چاپ اول، (تهران، مؤسسه ابرار معاصر).

۴. مشیرزاده حمیرا، (۱۳۸۴)، **تحولات نظریه‌های روابط بین‌الملل**، چاپ اول تهران، سمت.

5. Barkin J.S., (2003), **Realist Constructivism**, International Studies Review Vol.5. No.3.
6. Barnett M., (2005) **Social Constructivism, an Introduction to International Relations**, Oxford, University Press.
7. Beloff Max, (1967), **the Balance of Power**, Montreal, Mc Gill University.
8. Crawford Robert, (1996), **Regime Theory in the Post Cold War World**, Alder shot Dartmouth LC1.
9. Goldbalt Josef, (1985), **Non-Proliferation, the Why and Wherefore**, London, SIPRI.
10. Grieco, Joseph M.,(1993) "**Anarchy and the limits of Cooperation**" A realist critique of the newest liberal Institutionalism contemporary debate New York: Columbia University Press.
11. Guy Roberts, (2002), **Cooperative Security Measures** London, Richmond.
12. Haggard Stephan and Beth Simmons,(1987) "**Theories of International Regimes**", International Organization Vol.41 No. 3.
13. Howard P,(2004), **Why not Invade North Korea?** International Studies Quarterly Vol.48, No.4.
14. HU Wang, (2000), **New Delhi's Nuclear Bomb A Systematic Analysis**, World Affairs, Vol. 16, No.1.
15. Jervis Robert, (1981) "**Security Regimes**" in International Regimes" New York, Cornell University Press.
16. Krasner Stephen, (1981), **International Regimes**, New York, Cornell University Press.
17. Larsen Jeffrey, (2002), Arms Control, **Cooperative Security in a Charging Environment**, London, Lynne Rienner Publication.
18. Machiavelli, Niccolo, (1966) **the Prince**, New York, St.martin's press.
19. Mearsheimer, John, (1993),"**The Case for Ukrainian Nuclear Deterrent**". Foreign Affairs, VOL 72. No3.
20. Morgenthau Hans,(1966) **Politics among Nations** New York, Alfred A. Knopf.
21. Mutimer D, (2000), **The Weapons State, Proliferation and the Framing of Security**, Boulder, Lanne.

22. Newham R,(1998) Nuke for sale cheap, **International Studies perspective**, Vol. 5, No. 2.
23. Nicholson John, (1993), **Security Dilemma, Offense Defense Distinction**, New York, Alfreda.
24. Nye Joseph, (1987), "**Nuclear Learning and US-Soviet Security Regimes**", International Organization, Vol. 41, No.3.
25. Smith Roger, (1987), **the Non-Proliferation Regime**" International Organization, 41, No.2, Spring.
26. Tarr, David W., (1991) **Nuclear Deterrence and International Security** New York: Longman Publishing Group.
27. Thucydides,(1963), **The History of Peloponnesian War**, London, JM.Dent publication.
28. Waltz Kenneth, (1981) "**The Spread of Nuclear Weapons: More May Be Better**", Adel phi papers No.171.
29. Waltz Kenneth, (1993), **Man the State and War**, (New York, Columbia University Press.
30. Waltz Kenneth, (1997) "**Changing Global Balance**" the Korea Times 31 August.
31. Waltz Kenneth,(1979), **Theory of International Politics**, Toronto Mc Grow-Hill.
32. Wendt Alexander,(2004), **Collective Identity Formation and International State**, the American Political Science Review Vol.88 No.2.
33. Wirtz J, (2000), **Whatever Happens to Arms Control**, International Studies Review, Vol.5. No. 3, www.UNtreaty. UN.ORG
34. www.Acronym.Com
35. www.opcw.org
36. Zehfuss M. (2002), **Constructivism in International Relations**, Cambridge, University Press.